

سوره مبارکه نمل

بطوری که از آیات صدر سوره و پنج آیه آخر آن بر می آید **غرض این سوره** این است که مردم را بشارت و انداز دهد و به همین منظور، مختصری از داستان‌های موسی، داود، سلیمان، صالح و لوط (ع) را به عنوان شاهد ذکر نموده و در دنبال آن پاره‌ای از اصول معارف مانند وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و مانند معاد را ذکر نموده است.

این آیات رفیع القدر و عظیم المنزله که ما نازل می کنیم آیات کتابی است خواندنی و عظیم الشان، کتابی که مقاصد خود را روشن می کند و ابهام و پیچیدگی ندارد.

"تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ"

❖ "تلك اشاره به رفعت قدر و بلندی مرتبه آن آیات

❖ "قرآن" اسم کتاب و اگر آن را قرآن نامیده بدین جهت است که خواندنی است.

❖ "مبین" از ایانه به معنای اظهار

❖ نکره بودن کتاب بخاطر عظمت آن

"هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ"

این کتاب مبین برای مؤمنین بسیار هدایت کننده و بشارت دهنده است.

"الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ..."

- ❖ نماز و زکات رکن هستند
- ❖ نماز در عبادتهای راجع به خدای تعالی
- ❖ زکات راجع به مردم
- ❖ نماز در اعمال بدنی و زکات در اعمال مالی

❖ اعمال صالح، وقتی به غرض و هدفی که باید می‌رسد، که توأم با یقین به آخرت باشد

❖ زیرا عمل صالح با تکذیب آخرت، اثرش خنثی و اجرش حبط می‌شود

❖ تکرار ضمیر جمع در "وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ": مردم با ایمان اهل یقینند و باید چنین انتظاری از ایشان داشت.

"وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ"

❖ "یعمهون" از "عمه": تحیر و سرگردانی در امری

❖ زینت دادن عمل: مجذوب و شیفته شدن

❖ دنیا نمی‌تواند غایت اعمال قرار گیرد، کسانی که ایمان به آخرت ندارند، دست به دامان اعمال خود می‌زنند

❖ در راه زندگی متحیر و سرگردانند، زیرا هدفی ندارند تا با اعمال خود به سوی آن هدف بروند.

"إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ"

"أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ"

- ❖ تهدید به مطلق عذاب (دنیوی و اخروی)
- ❖ عذاب مخصوص آخرت: "وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ":
- ❖ نامه اعمال سایر گناه کاران، هم مشتمل بر گناه است و هم مشتمل بر ثواب، که مطابق آن اعمال، جزا داده می شوند
- ❖ اما این بیچارگان گناهانشان در نامه‌ها ثبت شده، اما ثوابهایشان و کارهای نیکشان حبط شده، و ثبت نگشته است.

"وَ إِنَّكَ تَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ"

- ❖ قرآن از سرچشمه حکمت است: هیچ ناقضی نمی تواند آن را نقض کند و هیچ عامل وهنی نمی تواند آن را موهون سازد
- ❖ از ناحیه منبع علم است، پس هیچ دروغی در اخبار آن نیست، و هیچ خطایی در قضاوتش راه ندارد.

- ❖ "انست" از "ایناس": دیدن
- ❖ بعضی: "احسست": احساس کردم، احساسی که مایه دلگرمی شود.
- ❖ "شهاب": نوری که چون عمود از آتش بر خیزد. شعله‌ای از آتش و شهاب به معنای شعله‌ای از آتش افروخته است که بالا رود، یا شعله‌ای که در جو پیدا شود.
- ❖ "قبس": آن مقدار آتشی که از آتشی دیگر برداری
- ❖ "تصطلون" از اصطلاء به معنای گرم شدن با آتش
- ❖ تکرار کلمه آوردن: نوع این دو آوردن، مختلف بود.
- ❖ آتش مذکور تنها برای آن جناب هویدا شده است و گر نه بطور نکره نمی‌گفت و به آن اشاره می‌کرد.

"إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ ..."

❖ وقتی نزد آتش آمد و آنجا حاضر شد ندایی به گوشش خورد: "أَنْ بُورِكَ ..."

❖ "بورک": دادن خیر بسیار

❖ مراد از مبارک که او، همان برگزیدن او بعد از تقدیس او است.

❖ "من حولها": کسی که پیرامون آتش بوده، که یا موسی به تنهایی بوده، یا اگر غیر از او نیز بوده موسی هم بوده است

❖ **"مَنْ فِي النَّارِ"**

□ خدا: مبارک است آن کسی که سلطان و قدرتش در آتش ظهور کرده. معنا: مبارک است آن کسی که با کلام خود از آتش برای تو تجلی کرد و خیر کثیر به تو داد.

□ ملائکه‌ای که در آتش حاضر بوده‌اند.

□ بعضی: "مَنْ فِي النَّارِ" نور خدای تعالی، و مراد از "من حولها" موسی (ع) است.

"فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"

"يا مُوسى إِنَّهُ أَنَا اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"

معرفی خدا برای موسی تا بداند آن کسی که دارد با او سخن می گوید پروردگار متعال اوست.

"وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلِي مُدَبِّرًا ۗ وَلَمْ يَعْقِبْ"

- ❖ "تهتز" از اهتزاز به معنای تحریک به شدت
- ❖ "جان": مار کوچکی که به سرعت می دود
- ❖ "مدبراً": از ادبار که خلاف اقبال را معنا می دهد
- ❖ "یعقب": از تعقیب به معنای حمله بعد از فرار است یعنی کسی که دشمن را تعقیب می کند اگر دشمن فرار کرد و دوباره حمله کرد او هم حمله کند.
- ❖ "عصایت را بینداز، پس همین که عصایش را افکند و ناگهان به صورت اژدهایی آشکار شده درآمد که داشت به شدت حرکت می کرد..."
- ❖ شگفتی: یک چوب دستی به صورت اژدهایی عظیم الجثه و مانند یک مار کوچک جست و خیز کند.

- ❖ از هیچ چیز مترس، چون تو از مرسلین هستی، و مرسلان- که در مقام قرب مایند- از هر گزندی ایمنند و ایمنی با ترس جمع نمی‌شود
- ❖ "لا تخف" نهی مطلق و امنیت از تمامی ترسیدنیها مادامی که در حضور پروردگار و مقام قرب او است.
- ❖ چون رسولان در حضور من نمی‌ترسند.
- ❖ "لدی": مقام قرب و حضور، ملازم با امن است.

- دلیل ترس موسی که از بزرگان و مرسلان بود؟
- جواب: این اثر طبیعت آدمی است که قهرا پا به فرار می‌گذارد، مخصوصا کسی که هیچ سلاحی برای دفاع ندارد. قبلا هم از ناحیه خدا دستوری نگرفته بود، که اگر عصایت اژدها شد فرار مکن
- فرار از خطرهای بزرگ آن برای آدم بی دفاع، مذموم نیست.

"يا مُوسى لا تَخَفْ إِنِّي لا
يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ"

"إِنَّا مَنْ ظَلَمْنَا ثُمَّ بَدَّلْنَا حَسَنًا بَعْدَ
سُوءٍ فَأَنَّى غَفُورٌ رَحِيمٌ"

- ❖ "ظلم" مطلق نافرمانی خدا
- ❖ "حسن بعد از سوء" توبه بعد از معصیت و یا عمل صالح بعد از عمل سوء
- ❖ غیر مرسلین همه اهل ظلمند و ایمن از عذاب نیستند و باید بترسند
- ❖ هل توبه را از بین غیر مرسلین، یعنی از اهل ظلم استثناء کرده است.

"وَ أَدْخِلْ يُدَكَ فِي جَيْبِكَ
تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ..."

- ❖ "سوء": برص (یک نوع بیماری خطرناک پوستی)
- ❖ "فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ"
- ❖ عصا و ید بیضا دو معجزه از نه معجزه که برای دعوت فرعون و قومش به تو دادیم.

"فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا
هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ"

❖ "مبصره": واضح و روشن.
❖ در مقابل گفتند: "هذا سِحْرٌ مُّبِينٌ" اهانتی که به آیات خدا کردند و به هیچ گرفتن دلالت واضح آنها را بر حقانیت دعوت موسی

"وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا اَنْفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَ اَعْلُوًا ..."

❖ "جحد": انکار چیزی که در دل ثبوتش مسلم شده و یا اثبات چیزی که در قلب نفی آن به ثبوت رسیده است.
❖ استیقان و یقین هر دو به یک معناست.

"وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا
..."

❖ عظمت و اهمیت علم

"وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ"

"برتری دادن"

۱. برتری به علم یا برتری به همه مواهبی اختصاصی خدای تعالی
۲. برتری آن دو بزرگوار بر سایر مردم از جهت همه مواهبی الهی از اطلاق کلمه "فضلنا"

❖ "وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ ...": نقل اعتراف آن دو بزرگوار بر تفضیل الهی
❖ این اعتراف و اعترافهای سلیمان، مثل شاهی که مدعی صدر
سوره را که به مؤمنین بشارت می‌داد به زودی پاداشی به آنان
می‌دهد که مایه روشنی دل و دیده‌شان باشد اثبات می‌کند.

"وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ ..."

❖ سلیمان مال و ملک را از داوود ارث برد.

"وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ"

❖ "ناس" عموم افراد جامعه است، بدون تمیز یکی از دیگری

❖ "منطق" و "نطق": صوت یا صوت‌های متعارفی که از حروفی تشکیل یافته و دلالت بر منظور نظر ناطق. در اصطلاح، این صوتها را کلام می‌گویند.

❖ مباحثات سلیمان (ع) از خودش و پدرش، به داشتن برتریهایی که گذشت، از باب تحدیث به نعمت است.

"وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنطِقَ
الطَّيْرِ"

- ❖ منطق طیر: از هر طریقی که مرغها به آن طریق مقاصد خود را با هم مبادله می کنند و سایر حیوانات نیز دارند.
- ❖ منطق طیر: معنای ظاهری نیست، بلکه معنایی است دقیقتر و وسیعتر از آن
- ❖ محاوره‌ای که خدای تعالی در آیات بعدی از سلیمان و هدهد حکایت فرموده، متضمن معارف عالی‌ای است که در وسع صداهای هدهد نیست.
- ❖ نتیجه: برای مرغان منطقی است که خدای سبحان علم آن را تنها به سلیمان (ع) داده بود.

"وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" : "كُلُّ شَيْءٍ"

❖ مقید شدن شود به نعمت‌هایی مانند: علم و نبوت و ملک و حکم (قدرت بر داوری صحیح) و سایر نعمت‌های مادی و معنوی.

"إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ"

❖ شکر سلیمان (ع) بدون عجب و کبر و غرور

"وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ"

❖ "حشر": جمع کردن مردم و فرستادنشان به دنبال کار، اما فرستادن به زور و جبر
 ❖ "یوزعون" از ماده وزع به معنای منع
 ❖ لشکریان آن حضرت طوایف خاصی از انسانها و از جن و طیر، بوده‌اند.
 ❖ برای سلیمان لشکرش از جن و انس و طیر جمع شد. از اینکه متفرق شوند یا در هم مخلوط گردند جلوگیری می‌شدند، بلکه هر یک در جای خود نگهداری می‌شدند.

"حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ
..."

❖ سلیمان و لشکریانش بر فراز وادی نمل رسیدند، مورچه‌ای به سایر مورچه‌گان خطاب کرد و گفت: ای مورچه‌گان! به درون لانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را حطم نکنند (نشکنند و لگد نکنند) در حالی که توجه نداشته باشند.

❖ از همین جا معلوم می‌شود که راه پیمایی سلیمان و لشکریانش روی زمین بوده.

"فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا ..."

❖ از گفتار او لب‌های سلیمان به خنده باز شد. تبسم آن جناب نزدیک به خنده بوده است.

"وَقَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَاٰلِدِيَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ"

❖ "اوزعنی": الهام.

❖ شکر نعمت‌های به پدر و مادرش: معلوم می‌شود که مادرش نیز از اهل صراط مستقیم بوده است، آن اهلی که خدا به ایشان انعام کرده، پس ساحت او مقدس و مبرا است از آنچه تورات فعلی به وی نسبت داده است.

❖ (مادر سلیمان زن اوریاء بوده، که داوود با او زنا کرد و آن گاه نقشه کشتن اوریاء را کشید و او را به بعضی جنگها فرستاد تا کشته شد و همسر او را جزو زنان خود در آورد و سلیمان از او پدید آمد.)

"وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ"

❖ درخواستی که از درخواست توفیق بر عمل صالح مهمتر و دارای مقامی بلندتر است

❖ ایزاع مورد درخواست آن جناب دعوت باطنی است، و اینکه باطن آدمی، او را به سوی سعادت بخواند.

"وَأَدْخَلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ"

- ❖ صلاح نفس تا در نتیجه نفس مستعد شود برای قبول هر نوع کرامت الهی.
- ❖ صلاح ذات، قدر و منزلتش بالاتر از صلاح عمل است.
- ❖ درجه بندی درخواستهای خود از پایین گرفته به سوی بالاترین درخواستها
- ❖ در صلاح ذات، نامی از خود نبرد برخلاف عمل صالح، هیچ چیز آن به دست خود ما نیست و لذا صلاح ذات را از پروردگار خود خواست.

"وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى
الْهُدُودَ أَمْ كَانِ مِنَ الْغَائِبِينَ"

- ❖ "تفقد": تعهد و حقیقت تفقد: آدمی متوجه فقدان چیزی شود، به خلاف تعهد که به معنای توجه به عهد گذشته است.

"لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ"

- ❖ سه "لام" لام قسم
- ❖ "بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ": دلیل قانع کننده و روشن

"فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينُ"

- ❖ سلیمان بعد از تهدید هدهد، مختصری مکث کرد، احتمال هم دارد یا هدهد مختصری مکث کرد.
- ❖ "احاطه": علم کامل.
- ❖ شهر "سبا" یکی از شهرهای یمن که آن روز پایتخت یمن بوده
- ❖ "نبأ": خبر مهم و "یقین": چیزی که شکی در آن نباشد.

"إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ"

- ❖ "کل شیء": هر چیزی که سلطنت عظیم محتاج به داشتن آنها است، مانند حزم و احتیاط و عزم و تصمیم راسخ و شوکت و آب و خاک
- ❖ از بین همه اینها، تنها نام عرش عظیم را برد.

"وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ..."

❖ مردم سبا، وثنی مذهب اند و آفتاب را به عنوان رب النوع می پرستیده‌اند.

"وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ"

❖ شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و در نتیجه از راه بازشان داشته.

❖ زینت دادن شیطان سجده آنها را بر آفتاب و سایر تقرب جویی‌هایشان را زمینه بود برای جلوگیری پرستش او به تنهایی است.

"فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ"

❖ وقتی بنا شد غیر از راه خدا راهی نباشد و آن یک راه هم از دستشان برود، دیگر راهی ندارند، در نتیجه اهتداء نخواهند داشت.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ
الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

- ❖ اعمالی که شیطان زینت داد، این بود که برای خدا سجده نکنند.
- ❖ "خبء": هر چیزی است که در احاطه غیر خود، قرار گیرد، بطوری که دیگر نشود ادراکش کرد.

"يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ"

- ❖ گویا موجودات در پس پرده عدم و زیر طبقات نیستی قرار داشتند و خدا آنها را یکی پس از دیگری از آنجا به عالم وجود در آورد.
- ❖ قریب به "فطر" گویا خدای تعالی عدم را پاره و موجودات را از شکم آن بیرون می آورد.

"اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ"

- ❖ "رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ" دلالت بر اینکه همه تدبیرهای عالم، منتهی به خدای سبحان می شود
- ❖ بی پرده اظهار کردن حق در مقابل باطل و ثنی ها

"رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ"

❖ کلام هدهد در توصیف ملکه سبا: "وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ"

❖ سلیمان به افراد خود دستور داد تا عرش او را نزدش حاضر کنند، این دستور را داد تا ملکه سبا در برابر عظمت پروردگارش به تمام معنای کلمه خاضع گردد.

"قَالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ"

❖ هدهد بر گفته‌های خود شاهی نیاورد، البته تکذیبش هم نکرد، چون آن جناب دلیلی بر کذب او نداشت، لذا وعده داد که به زودی درباره سخنانش تحقیق می‌کنیم، تا معلوم شود راست گفته‌ای یا دروغ.

"أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ"

❖ نامه‌ای است کریم و علت کرامتش: این نامه از ناحیه سلیمان است، چون ملکه سبا از جبروت سلیمان خبر داشت.

❖ نامه به نام خدا آغاز شده و به این جهت نیز کریم است.

❖ آمدن ملکه سبا و مردمش با حالت انقیاد، علاوه بر اطاعات سلیمان، خود مستلزم ایمان آوردن به خدا نیز هست.

❖ لَهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

"قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ
كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" "أَلَا
تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ"

"وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"

"قَالَتَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي
أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى
تَشْهَدُونَ"

- ❖ "افتاء": رأی و نظریه است
- ❖ قطع امر به معنای عملی کردن تصمیم و عزم بر آن است
- ❖ "شهادت": حضور است، و این جمله حکایت مشورتی است که ملکه سبا با قوم خود کرد

"قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا
بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي
مَاذَا تَأْمُرِينَ"

- ❖ "قوة": هر چیزی است که به انسان در رسیدن به مطلوبش نیرو دهد.
- ❖ "بأس": شدت در عمل و مراد از آن در اینجا شهامت و شجاعت است.

❖ "إفساد قریه‌ها": تخریب و آتش زدن و ویران کردن بناهای آن
 ❖ "إذلال عزیزان اهل قریه": آنان را بکشند و اسیر کنند یا به ایشان زور بگویند.
 ❖ نظرش این شد که درباره سلیمان تحقیق بیشتری کند تا به جنگ یا تسلیم رأی دهد.

❖ درباریان میل داشتند جنگ کنند و چون ملکه هم همین را فهمیده بود لذا گفت جنگ عاقبتی ندارد، یعنی فساد قریه‌ها و شهرها و ذلت عزیزان آن و چون چنین است، نباید بدون تحقیق اقدام به جنگ کرد، اگر تاب نیروی او را نداشتیم، تا آنجا که راهی به صلح و سلم داریم اقدام به جنگ نکنیم.

"قَالَتَ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا
 دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ
 جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً وَ
 كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ"

"وَ إِنِّي مَرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ
 بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ
 الْمُرْسَلُونَ"

❖ آن جمع، رئیسی داشته‌اند و رئیس به تنهایی نزد سلیمان راه یافته و هدیه را به او داده است.

"ارْجِعْ إِلَيْهِمْ"

"فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَ
تُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي
اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ
أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ"

- ❖ "أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ" توییخی است.
- ❖ مال را نکره آورد، برای این که آن مال را تحقیر کند و ناچیزش بشمارد
- ❖ "فَمَا آتَانِي اللَّهُ" همان سلطنت و نبوت بوده است.
- ❖ "بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ" اعراض از توییخ قبلی به توییخی دیگر است. از آن زشت تر اینکه، شما هدیه خود را خیلی بزرگ می شمارید و آن را ارج می نهید.

"أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَهُمْ
بِجُنُودٍ لَّا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَ
لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَ
هُمْ صَاغِرُونَ"

- ❖ سلیمان ارسال هدیه را سر برتافتن از فرمان خود فرض کرده و ایشان را تهدید کرد به اینکه سپاهی به سویشان گسیل می دارد که در سبا طاقث نبرد با آن را نداشته باشند.

"قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَئِيكُمُ
يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ
يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ"

- ❖ "عفریت": شریر و خبیث
- ❖ "آئیک": من آورنده آنم یا من آن را برایت می آورم. من به آوردن آن نیرومند و امینم، نیرومند بر آنم و حمل آن خسته ام نمی کند، امین بر آنم و در آوردنش به تو خیانت نمی کنم.

"قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ
مِّنَ الْكِتَابِ"

❖ نکره بودن "علم": علمی که با الفاظ نمی توان معرفی کرد.

❖ علم کتاب، از جن نبوده، بلکه از انس بوده است (آصف بن برخیا وزیر سلیمان)

❖ کتابی با این قدرت خارق العاده پاره‌ای از آن بود، یا جنس کتابهای آسمانی

است و یا لوح محفوظ و علمی که این عالم از آن کتاب گرفته علمی بوده که راه رسیدن او را به این هدف آسان می ساخته است.

❖ آن شخص علم و ارتباطی با خدا داشته که هر وقت چیزی را می خواسته خدا هم آن را می خواسته است.

"أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ
يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ"

❖ "طرف": نگاه و چشم بر گرداندن است

❖ "ارتداد طرف": آن چیزی که نگاه آدمی به آن می افتد و آن را بفهمد که چیست

❖ من تخت ملکه سبا را در مدتی نزدت حاضر می کنم که کمتر از فاصله نگاه کردن و دید آن باشد.

❖ "ارتداد" نه "رد": شاید این باشد که فعل چشم بر هم زدن، از آنجا که با فکر و

اندیشه قبلی انجام نمی شود، در انظار چنین به نظر می رسد که پلکها خودش به هم می خورد، نه اینکه به خواست صاحبش باشد.

❖ گفت: حاضر کردن عرش از فضل پروردگار من است، بدون اینکه در خود من استحقاقی بوده باشد. تا مرا امتحان کند آیا شکر نعمتش را به جا می آورم، و یا کفران می کنم.

❖ سلیمان به آن عالم اجازه داد که تخت را آن طور که خودش گفت بیاورد، پس همین که آن را پابرجا، نزد خود دید گفت "...".

"فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ
قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي
..."

❖ تنکیر هر چیز: آن را طوری کنند که شناخته نشود.

❖ منظورش از این دستور، امتحان و آزمایش عقل آن زن بود، هم چنان که منظورش از اصل آوردن تخت، اظهار معجزه‌ای از آیات نبوتش بود و به همین جهت دستور داد تخت او را به صورتی ناشناس درآورند بینیم می شناسد آن را یا نه."

"قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا
نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ
مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ"

"فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَ هَكَذَا
عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ
أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ
كُنَّا مُسْلِمِينَ"

- ❖ از طرف سلیمان به ملکه گفتند: "آیا تخت تو اینطور بود.
- ❖ "قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ" خواست تا از سبک مغزی و تصدیق بدون تحقیق اجتناب کند.
- ❖ "وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ" ما قبل از این معجزه، یا قبل از این حالت که معجزه را می بینیم عالم به آن بودیم.
- ❖ منظور آنان توجه به قدرت خارق العاده سلیمان (ع) است.

"وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ
مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ"

- ❖ "صد": جلوگیری و برگرداندن و متعلق آن، تسلیم خدا شدن است و اعتراف ملکه هنگام داخل شدن به قصر که می گوید: "أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" بر آن شهادت می دهد. آن اسلام، تسلیم سلیمان شدنش بود و این اسلام، تسلیم خدا شدن است.
- ❖ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ" تنها چیزی که او را از تسلیم خدا شدن جلوگیری نمود، همان معبودی بود که به جای خدا می پرستید.

"قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ"
 "...

❖ "صرح": قصر و هر بنای بلند و مشرف بر سایر بناها، و نیز به معنای محلی است که آن را تخت کرده باشند و سقف هم نداشته باشد
 ❖ "لجه": آب بسیار زیاد
 ❖ "ممرد" صاف کردن
 ❖ "قواریر" شیشه

"فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ
 كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا"

❖ ملکه سبا خیال کرد استخری از آب است، (چون خیلی آن شیشه صاف بود) لذا جامه‌های خود را از ساق پا بالا زد تا دامنش تر نشود.

"قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ
 قَوَارِيرٍ"

❖ سلیمان: این صرح، لجه نیست. بلکه صرحی است که از شیشه ساخته شده است.

❖ نخست به درگاه پروردگارش استغاثه می‌کند، و به ظلم خود که خدای را از روز اول و یا از هنگامی که این آیات را دید نپرستیده اعتراف نمود، سپس به اسلام و تسلیم خود در برابر خدا شهادت داد.

"قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ
نَفْسِي وَ اَسَلْتُ مَعَ
سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ"

❖ خواست از ایمان اجمالی به خدا در جمله " رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي "، به توحید صریح انتقال یابد.

❖ " رَبِّ الْعَالَمِينَ " تاکید که جز خدا در هیچ جای عالمیان ربی نیست و این همان توحید در ربوبیت است.

"اَسَلْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ"

بحث روایی

ابی جعفر (ع) فرمودند: اسم اعظم خدا از هفتاد و سه حرف تشکیل شده، که از آن یک حرفش نزد آصف بوده و با آن تکلم کرد، زمین بین سلیمان و بلقیس خسف شد و او تخت را با دست خود گرفته از آنجا برداشت و اینجا گذاشت، دوباره زمین به حال اولش برگشت. و این تحویل و تحول در کمتر از یک چشم بر هم زدن صورت گرفت، در حالی که از آن هفتاد و سه حرف، هفتاد و دو حرفش نزد ما است و یکی نزد خدای تعالی است، که آن را برای علم غیب خودش نگاه داشته است و عین حال " لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ".

این چند آیه، اجمالی از داستان صالح پیغمبر و قومش را آورده، و در آن جانب تهدید و انداز بر جانب بشارت و نوید غلبه دارد و این معنا را در سابق نیز، خاطر نشان کردیم.

- ❖ "اختصام": تخاصم و نزاع طرفینی
- ❖ مراد از "فریقان"، تنها دو فریق معینی نیست، بلکه مراد از آن، مجموع امت است
- ❖ سه فرق قوم صالح: فریقی از آنان از ایمان به خدا استکبار ورزیدند، فریق دوم طایفه‌ای از مستضعفین، که پیرو همان مستکبرین شدند، طایفه سوم، یک دسته از مستضعفین که به وی ایمان آوردند.
- ❖ ما به سوی قوم ثمود برادر و فامیلشان صالح را فرستادیم و امید آن می‌رفت که بر ایمان به خدا اجتماع نموده و متفق گردند و لیکن بر خلاف انتظار و بطور ناگهانی به دو فریق از هم جدا شدند، فریقی ایمان آورد، و فریقی دیگر کفر ورزید، در باره حق با هم به نزاع و کشمکش پرداختند و هر فریقی می‌گفت حق با من است.

"وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ
أَخَاهُمْ صَالِحًا ...
يَخْتَصِمُونَ"

"قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ..."

❖ "استعجال به سیئه قبل از حسنه": قبل از رحمت الهی که سببش ایمان و استغفار است به درخواست عذاب مبادرت کنند.

"لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ"

❖ تحریک و تشویق به ایمان و توبه است، تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابی را بر دارد.

"قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ"

❖ "اطیرنا" فال بد زدن به چیزی و شوم دانستن آن است (چون مردم غالباً با مرغ فال می زدند و لذا شوم دانستن چیزی را تطیر خواندند)
 ❖ مردم: چون می بینیم از روزی که تو قیام به دعوت خود کردی ما گرفتار محنت‌ها و بلاها شدیم، پس هرگز به تو ایمان نمی آوریم.
 ❖ صالح در پاسخ تطیر آنان فرمود: "طائران نزد خداست". خداوند شما را با خیر و شر می آزماید، تا مؤمن شما از کافرتان و مطیع شما از عاصیتان، متمایز و جدا گردد.

"وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ..."

❖ رهط: خویشاوندان کمتر از ده نفر است.

"قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ"

❖ "تقاسم": شرکت در سوگند است.

❖ "تبییت": سوء قصد در شب است.

❖ "اهل": اهل خانه که او و مثل او، یا خویشاوندی و یا دین را در خود جمع می کند
 ❖ آن جمعیتی که فساد می کردند به خدا سوگند خوردند و گفتند: ما شبانه او و اهل او را می کشیم، آن گاه صاحب خون آنان را اگر به خونخواهی برخاست و ما را تعقیب کرد، می گوئیم که ما حاضر و ناظر در هلاکت اهل او نبوده ایم و ما راست می گوئیم.

"وَ مَكَرُوا مَكْرًا وَ مَكَرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ"

❖ بر قصد سوء و کشتن صالح و اهل او توطی و اتفاق کنند و سوگند بخورند و اما مکر خدای تعالی این بود که هلاکت همه آنان را تقدیر کند.

"فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ اَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَ
قَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ"

❖ "تدمیر": هلاکت کردن

"فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا
ظَلَمُوا..."

❖ "خاویه": خالی است

"وَ اُنْجَيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ
كَانُوْا يَتَّقُوْنَ"

❖ در این آیه مؤمنین را بشارت به نجات می دهد و اگر در ردیف آن فرمود "وَ كَانُوا يَتَّقُونَ" برای این است که تقوا مانند سپر است برای ایمان و نمی گذارد ایمان لطمه بخورد.

"و لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ"

❖ "فاحشه": خصلتی بی نهایت شنیع و زشت. اینجا مراد عمل زشت لواط است.
 ❖ "و انتم تبصرون" یعنی این عمل زشت را در حالی انجام می دهید که مردم هم آن را می بینند.
 ❖ بعضی: مراد از آن بصیرت قلب است، یعنی با اینکه دلتان گواه بر این زشتی و شناعت است، لیکن این معنا بعید است.

"أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ"

❖ در تعجب و استبعاد به حدی که احدی آن را نمی پذیرد و تصدیق نمی کند.
 ❖ "بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ" توبیخ ما فایده‌ای ندارد، چون شما مردمی هستید که می خواهید همیشه جاهل بمانید.

❖ قوم لوط جوابی نداشتند جز اینکه گفتند: خاندان لوط را از شهر خود بیرون کنید، چون آنان مردمی هستند که می‌خواهند از این عمل منزّه باشند، البته معلوم است که این که گفتند: "می‌خواهند منزّه باشند" به عنوان مسخره گفتند و گرنه عمل خود را زشت نمی‌دانستند، تا دوری از آن نزاهت باشد.

"فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ
إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ
لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ
أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ"

❖ "اهله" اهل بیت لوط است، پس قهرا اهل لوط منحصر در همان اهل خانه‌اش می‌شود و ما همسر را از جمله باقی ماندگان در عذاب قرار دادیم.

"فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ
قَدَّرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ"

❖ "مطر" در اینجا سنگریزه‌ای از سجیل است،
❖ "مطرا- بارانی" نکرده آمده که نوعیت را می‌رساند، برای این است که بفهماند بارانی بر آنان بارانندیم که داستانی عظیم داشت.

"وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا
فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ"

داستانهای قرآن به منظور ارائه نمونه‌ای از سنت جاری و رایج خود در نوع بشر از نظر هدایت:

❖ چگونه راه سعادت را به ایشان نشان می‌داده و راه یافتگان از ایشان به سوی صراط مستقیم را با رساندن به مقام اصطفاء و با نعمتهایی عظیم، گرامی می‌داشته و آنان را که به وی شرک می‌ورزیدند و از یاد او اعراض می‌کردند به عذاب انقراض و بلاهایی الم انگیز مبتلا می‌کرده است

❖ انتقال به حمد و سلام بر بندگان مصطفایش، آن بندگان که به مقام اصطفاء رسیدند

❖ انتقال به اینکه: تنها ذات اقدس او مستحق عبودیت است، نه غیر او از خدایانی که شریکش کردند، آن گاه دنباله کلام را به مساله توحید و اثبات معاد و آنچه مناسب آن از معارف حقه گوناگون است کشانده است.

- ❖ به مقام اصطفاء رساندن انبیای آنان / اختصاص سایرین به مزید احسان / عذاب استیصال و انقراض دچار کفار
- ❖ خیر بودن همه آنچه کرده
- ❖ سپس انتقال به وضع پیغمبر خاتمش (ص): دستور به حمد و ثنای خدا و سلام و تحیت بر بندگان برگزیده شده‌اش
- ❖ تقریر: تنها او متعین برای عبادت است و غیر او کسی و چیزی نیست که شایستگی پرستش داشته باشد.

- ❖ دستور به سلام دادن به این بندگان برگزیده شده
- ❖ سلام، مقتضی تسلیم شدن است. سلام، امر ضمنی به اینکه نفس را آماده قبول آن هدایت که نزد ایشان است کن.
- ❖ خالی کردن نفس از هر چه که با این تسلیم، ضدیت دارد و مانع تسلیم می‌شود

"قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ
عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ
اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرًا مَّا
يُشْرِكُونَ"

"وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ
الَّذِينَ اصْطَفَىٰ"

- ❖ (استفهام تقریری)
- ❖ ثناء همه‌اش برای خدا است و اوست که بندگان برگزیده شده‌اش را اصطفاء کرده.
- ❖ او بهتر است از آلهای که ایشان می‌پرستند. آلهای که نه خالقند و نه مدبر، مع ذلک آنها را حمد می‌گویند.

- ❖ "حداثق": جمع حدیقه به معنای بستن محدودی که آن را دیوار محاصره کرده باشد
- ❖ "ذات بهجه": (صفت حداثق) در مجمع البیان: ذات بهجه: چیزی که دارای منظره‌ای نیکو است.

- ❖ عدول از حق به سوی باطل و از خدای سبحان به سوی غیر او
- ❖ عدم فایده در دنبال گرفتن اینان و به حق وادار کردنشان، بدلیل عدول از حق

"اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ"

"أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ..."

"بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ"

"أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا"
"

❖ "قرار": قار و مستقر بین دو چیز

❖ "رواسی": جمع راسیه: ثابت و ریشه‌دار. مراد کوه‌ها که در زمین ریشه دارند و

پای بر جابند

❖ "حاجز": مانعی که بین دو چیز جای داشته باشد.

❖ آیا کسی که زمین را پا بر جا کرد، تا شما را نلغزاند و در شکافها که در جوف

آن است نهرها قرار داد و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا درست کرد و بین دو

دریا مانع نهاد تا آبهای آن دو بهم مخلوط نگردند، بهتر است یا آن شریک‌ها

که می‌پرستید؟!

- ❖ در حال اضطرار، دعای داعی از حقیقت برخوردار است.
- ❖ خدا وقتی دعا را مستجاب می‌کند که داعی، به راستی او را بخواند، نه اینکه در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری داشته باشد.
- ❖ "چه بسیار دعاها که می‌بینیم اجابت نمی‌شود" به هیچ وجه قبولش نداریم و آنچه از دعاها غیر مستجاب که در نظر وی است، در حقیقت دعا نیست، چون داعی در آنها خدا را به صدق نمی‌خواند، که بیانش گذشت.
- ❖ آیه مورد بحث و سایر آیات راجع به اجابت دعا، که در خصوص موردی است که نیرنگ در آن تصور ندارد و دعا در آن مورد دعای حقیقی است، یعنی تنها و تنها خدا خوانده می‌شود.

"أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ
إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ
وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
أَإِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا
تَذَكَّرُونَ"

- ❖ خلافت زمینی باشد که خدا آن را برای انسانها قرار داده، تا با آن خلافت در زمین و هر چه مخلوق زمینی است به هر طوری که خواستند تصرف کنند.
- ❖ گاهی ناگواریها و عوامل سوء انسان را از تصرفات در زمین و مخلوقات زمین باز می‌دارد.
- ❖ آن سوء که از خدا کشف آن را می‌خواهد، حتما چیزی است که او را از تصرف جلو گیری می‌کند و درب زندگی و بقاء و همچنین سایر تعلقات زندگی را به روی او می‌بندد.
- ❖ پس اگر خدای تعالی در چنین فرضی به دعای آن شخص مضطر، کشف سوء از او بکند، در حقیقت خلافتی را که به او داده بود تکمیل کرده است.

"وَالْأَرْضِ" يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ

- ❖ خطاب توبیخی به کفار.
- ❖ در بعضی از قراءتها "یدکرون" هم خوانده شده و این قرائت بهتر است.

"قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ"

- ❖ ظلمات بر و بحر، ظلمت‌های شبها در خشکی و دریا است.
- ❖ "ارسال ریح بشرا": بادها را قبل از فرستادن باران می‌فرستد، تا مردم را با آمدن باران مژده دهد
- ❖ "رحمت" همان باران است، و بقیه الفاظ آیه روشن است.

"أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلِ
الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
..."

- ❖ "بدء خلق": ایجاد خلق است ابتداء و برای اولین بار
- ❖ "اعاده خلق": دوباره خلق کردن و برگرداندن آنان در قیامت است.
- ❖ خدایی که عالم را برای بار اول و نیز در قیامت برای بار دوم خلق می‌کند بهتر است یا سنگ و چوبی که آنان می‌پرستند؟ همه این روگردانیها به خاطر این است که مشرکین معاد را منکرند و یا در آن شک دارند.

"أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ
مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ ..."

- ❖ بطور کلی بطلان و نیستی در عالم وجود راه ندارد، بلکه آنچه را که خدای تعالی برای اولین بار هستی داده به زودی با اعاده به سوی او برمی‌گردد.

❖ تدبیر امری که میان بدء خلقت و عود آن در موجودات واقع شده و آن عبارت است از رزق آنها با اسباب آسمانی مانند بارانها، و اسباب زمینی مانند رویدنیها، که انسان از آنها غذا تهیه می کند.

"وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ"

❖ خلقت و تدبیر در سراسر عالم امری است واحد و مستند به خدا و قائم به او
❖ خدای تبارک و تعالی تنها رب تمامی موجودات است و شریکی ندارد و لازمه این بحث این است که الوهیت آلهای که مشرکین به جای خدا می خوانند باطل باشد.

❖ الوهیت به معنای استحقاق عبادت ملازم با ربوبیت است.
❖ کسی مستحق عبادت و پرستش است که رب باشد، یعنی مالک و مدبر باشد، عبادت مشرکین مربوط به تدبیری است که از شؤن ربوبیت است.

❖ غرض: ابطال الوهیت خدایان دروغی ("أ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ")
❖ دستور به مطالبه برهان از مشرکین که به چه دلیل خدایان شما خدایند؟ عاجز بودن از برهان

"قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ"

❖ برهان دیگری بر بطلان الوهیت آنان
❖ برهان: شان معبود این است که امر پرستندگان خود را تدبیر کند و یکی از امور خلق همانا مساله جزاء در روز بعث است و روز و تاریخ آن را بداند. خدایان آنان علمی به غیب و به قیامت ندارند.

"قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا
يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ"

❖ برهان مستقلى ديگر: مهم‌ترین چیزی که معبود باید علم به آن داشته باشد و آن را تدبیر کند مساله جزا در روز بعث است.

"لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ"

- ❖ "ادارک" (تدارک): اجزای چیزی یکی پس از دیگری (مانند حلقه زنجیر) بیاید تا تمام شود و چیزی از آن باقی نماند.
- ❖ علم خود را تا آخرین جزءش درباره غیر آخرت مصرف کردند، تا بکلی تمام شد تا با آن امر آخرت را دریابند.
- ❖ خطاب به پیغمبر و یادآوری که مشرکین قابل خطاب نیستند، چون هیچ خبری از امور آخرت ندارند.
- ❖ به همین دلیل ایشان آنچه استعداد برای درک و علم داشتند، همه را در مادیات و زندگی دنیا مصرف کردند، در نتیجه نسبت به امور آخرت در جهل مطلقند، بلکه اصلاً در باره آخرت تردید می کنند.
- ❖ نسبت به امور آخرت کورند، یعنی خدا دل‌هایشان را از تصدیق بدان و اعتقاد به وجود آن کور کرده است.
- ❖ تکرار "بل" در یک آیه: اختلاف در مراتب محرومیت مشرکین از علم به آخرت و آیه شریفه می فهماند که مشرکین در اعلا مرتبه آن محرومیتند.

❖ "بَلْ اِدَّارَكَ عَلْمُهُمْ
فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ
فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ
مِنْهَا عَمُونَ"

❖ "بَلْ اِدَارَكَ عَلِمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ": علمی بدان ندارند، به گوششان نخورده است.
❖ "بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا": اگر هم خبر قیامت به گوششان خورده و به دلهاشان وارد شده، یقین ندارند، در شکند و تصدیقش نکرده‌اند و معنای اینکه فرمود:
❖ "بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ" اگر از اعتقاد به قیامت بی بهره شدند، به اختیار خود نشده‌اند. خدای سبحان قلوبشان را از درک آن کور کرده، و در نتیجه دیگر نخواهند توانست آن را درک کنند.

❖ چگونه ما از دل زمین همانطور که الآن هستیم، در آییم، با اینکه بعد از مردن همه خاک می‌شویم و پدرانمان نیز همه خاک شدند؟
❖ حجتی دیگر بر اساس استبعاد: این بعث را انبیای گذشته به ما و پدران ما وعده دادند و چیز نو ظهوری نیست و اگر خبری صادق بود تا به امروز اتفاق می‌افتاد و مردم گذشته از قبرهایشان برمی‌خاستند
❖ چون برنخاستند، می‌فهمیم که جزو خرافاتی است که گذشتگان آن را درست کرده‌اند، چون آنان خیلی در جعل اوهام و خرافات و شنیدن داستانهای خرافی علاقه‌مند و حریص بودند.

"بَلْ اِدَارَكَ عَلِمُهُمْ فِي
الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ"

"وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ا
اِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّ اَبَاوُنَا اِ
لْمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا
هَذَا نَحْنُ وَّ اَبَاوُنَا مِنْ
قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ
الْاَوَّلِينَ"

- ❖ دستور خدای تعالی برای تهدید و انذار در برابر انکار بعث
- ❖ دستور به سیر در زمین و دیدن عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انذار آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند
- ❖ نظر و تفکر در عاقبت امر ایشان، برای صاحب بصیرتی که بخواهد عبرت بگیرد کافی است.
- ❖ حجتی بر معاد: منتهی شدن عاقبت امر مجرمین به عذاب انقراض، خود دلیل است بر اینکه جرائم و ظلم‌ها این اثر را در پی دارد که صاحبش را گرفتار مؤاخذه و عذاب کند.

- ❖ تسلیت و دلخوشی رسول گرامی (ص)
- ❖ از اصرار ایشان بر کفر و انکار، خیلی غم مخور که با مکرشان دعوت را باطل نموده و مردم را از راه خدا باز می‌دارند.
- ❖ هر چه می‌کنند در حضور خدا می‌کنند و نمی‌توانند خدا را به تنگ و عجز بیاورند، و او به زودی کیفر اعمالشان را می‌دهد.

"قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُجْرِمِينَ"

"وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا
تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا
يَمْكُرُونَ"

❖ "وعد": وعده به عذاب مجازات اعم از عذاب در دنیا و آخرت

"و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا
الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ"

❖ به درخواست کنندگان عذاب بگو: امیدوارم که بعضی از تهدیدهای خدا که شما در آن عجله می کنید، یعنی عذاب دنیا که شما را به عذاب آخرت نزدیک می کند و به آن می رساند به زودی شما را دنبال کند.

❖ مفسرین: "عسی" و "لعل" درباره خدای تعالی معنای وجوب را می دهد، چون جهل بر خدای تعالی محال است.

❖ این حرف صحیح نیست. معنای امیدواری و آرزومندی و امثال آن، همانطور که ممکن است قائم به نفس و جان گوینده باشد، ممکن است قائم به مقام و یا به شنونده و یا غیر آن دو باشد. معنای آیه: به ایشان بگو امیدوارم چنین و چنان شود.

"قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ
رَدْفًا لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي
تَسْتَعْجِلُونَ"

❖ (تهدید و تخویف): تاخیر عذاب بدلیل دارای فضل و کرم بودن خداست و درباره آنان به فضل خود رفتار کرده و ایشان باید شکر همین را هم به جای آرند، اما بجای نمی آورند، بلکه عجله در آن عذاب را می خواهند.

"وَ إِنْ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ
عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ"

❖ تاخیر عذاب ناشی از جهل خدای تعالی نیست، بلکه او از حال ایشان و آنچه که به کیفر کفر و جحودشان مستحقند آگاه است.

"وَ إِنْ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ"

❖ تسلیت و دلگرمی رسول خدا (ص) و فراهم کردن زمینه برای بعد که به زودی از حقانیت دعوتش و تقویت ایمان مؤمنین سخن می گوید.

"إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ
عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ
الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
وَ إِنَّهُ لَهْدَى وَ رَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ إِنْ رَبَّكَ
يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ
هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ"

❖ اشاره به داستانهایی از قصص انبیاء و بیان حق در آنچه که در آن اختلاف می‌کنند.

❖ با این داستانها که بر بنی اسرائیل می‌خواند، مؤمنین را به سوی حق هدایت می‌کند و نیز رحمتی است برای آنان که دل‌هایشان را آرامش می‌دهد و به این وسیله ایمان را هم در دل‌هایشان ریشه دار و ثابت می‌کند.

❖ قضاء و داوری میان آنان با خدا است، پس همان خدا پروردگار اوست که عزیز (کسی است که هیچگاه مغلوب نمی‌شود) علیم (هرگز جهل و خطاء در حکمش راه ندارد) است.

❖ باید دل رسول خدا (ص) به قضاء پروردگار عزیز و علیمش راضی شود و امر را به او محول نماید، هم چنان که جا دارد عین این رفتار را در حق مشرکین داشته باشد، نه اینکه از شرک و کفر آنان و از مکر و حيله ایشان اندوهناک و دلتنگ شود.

"إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ
عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ
الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
وَ أَنَّهُ لَهْدَىٰ وَ رَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ إِنَّ رَبَّكَ
يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ
هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ"

❖ امر همه آنان محول به خدای تعالی است، نه به تو، پس باید او را وکیل بگیری که او کافی تو است و باید که از هیچ چیز نترسی که تو در امنیتی از حق هستی.

"فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ"

- ❖ دلیل امر به توکل: ایشان مرده‌اند، ایشان کردند و نمی‌شنوند و کورند و گمراه! تو نمی‌توانی دعوتت را به مردگان بشنوانی و به گوش کران آن هم در حالی که پشت می‌کنند و می‌روند برسانی (اگر پشت نمی‌کردند، باز ممکن بود)
- ❖ تنها قدرتی که تو داری دعوتت و آیات ما را که دلالت بر ما می‌کند به گوش مؤمنین برسانی.
- ❖ مؤمنین به خاطر اذعان و ایمانی که به این حجت‌های حقه دارند تسلیم ما هستند و تو را در آنچه که دلالت می‌کند تصدیق می‌کنند.
- ❖ سماع: هدایت
- ❖ آیات: ادله و حجت‌هایی که بر توحید و معارف حقی که از فروع توحید است دلالت می‌کند.

"إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ
وَلَا تَسْمَعُ الصَّمِّ الدُّعَاءَ
إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَ مَا
أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ
ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا
مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ
مُسْلِمُونَ"

بحث روایی

❖ در تفسیر قمی در ذیل جمله " وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى " آورده که امام فرمود: منظور از این بندگان آل محمد (ع) هستند.

❖ ذیل آیه " اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ اِذَا دَعَاهُ ... " از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد (ع) نازل شده، به خدا سوگند مضطر او است، که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می خواند و خدای عز و جل را می خواند، پس او اجابتش می فرماید و خلیفه در زمینش می سازد.

بحث روایی

- ❖ رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از جماعت جدا و دور شود در آتش است، آن هم با صورتش، برای اینکه خدای تعالی می‌فرماید: "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ"، پس به حکم این آیه خلافت از خدای عز و جل است، اوست که خلیفه را خلیفه می‌کند، چیزی که هست اگر خیر باشد که هیچ و اگر شر باشد باز خود او مؤاخذه‌اش می‌کند، اما تو! بر تو واجب است که هر چه خدا گفته اطاعت کنی.
- ❖ مؤلف: این روایت خالی از بوی جعل و دسیسه نیست. مراد از خلافت، خلافت زمینی است و نوع بشر جانشین خداست در زمین و در اینکه انواع تصرفات را در زمین بکند، نه خلافت به معنای حکومت بر امت.
- ❖ درباره سلطنت نمرود فرموده: "أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ - اینکه خدا سلطنتش داده" و از فرعون حکایت کرده که گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ". خلافت به این معنا مستلزم وجوب اطاعت خلیفه و حرمت مخالفت با وی نیست و گر نه لازم می‌آید اطاعت امثال نمرودها و فرعونها و صدها نظائر آن واجب باشد.

این آیات فصل سابق را تمام می‌کند و به مساله بعث و پاره‌ای از ملحقات به آن، از قبیل اموری که در قیامت و قبل از قیامت رخ می‌دهد اشاره می‌کند و سوره را با همان مطلبی ختم می‌نماید که با آن آغاز شده بود و آن مساله انذار و بشارت است.

❖ ضمیرهای جمع به مشرکین بر گردد از این نظر که به سوی اسلام دعوت می‌شوند، مراد عموم مردم این امتند که از نظر دعوت یکی هستند.

❖ "وقتی قول بر ایشان واقع می‌شود": زمانی که امت اسلام مصداق قول خدا قرار می‌گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می‌شود.

❖ در آیه بعدی: "وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا- و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد"، مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند.

"وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ
أُخْرِجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ
الْأَرْضِ تَكَلِّمُهُمْ أَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا
يُوقِنُونَ"

❖ "کانوا" استقرار بدون یقین آنان را می‌رساند
❖ آیات: آیات مشهوده و حسی آسمان و زمین است، نه آیات خارق العاده.

"أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا
لَا يُوقِنُونَ"

❖ آیت خارق العاده‌ای

❖ مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان.

❖ "دابه (جنبنده)" هر صاحب حیاتی که در زمین راه می‌رود (انسان یا حیوانی).

❖ بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

❖ در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

❖ حاصل معنا: وقتی از آیات حسی و مشهود ما یقین برای مردم حاصل نشود و استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت‌گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می‌رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آن چنان بیان می‌کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره‌ای برایشان نماند.

"أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ
الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ"

- ❖ "فوج": جماعتی که به سرعت عبور کنند
- ❖ "یوزعون": نگاه داشتن و جلوگیری از حرکت آنان است، به طوری که اول جمعیت با آخرش یک جا گرد آیند.
- ❖ "حشر" جمع کردن بعد از مرگ چون محشورین عبارتند از فوجی از هرامت، و تمامی امتهای زنده هیچ وقت در زمان واحد جمع نمی شوند.
- ❖ يُكذِّبُ بآيَاتِنَا" مطلق آیاتی که بر مبدأ و معاد دلالت می کند، از جمله انبیاء و امامان و کتب آسمانی.
- ❖ آیه شریفه نمی تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می دهد که قبل از روز قیامت واقع می شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

"و يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكذِّبُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ"

- ❖ "آیات" مطلق آیات که بر حق دلالت کند
- ❖ آیات مرا تکذیب کردید، در حالی که هیچ علمی به آن نداشتید، چگونه چیزی را تکذیب کردید که نمی شناختید؟
- ❖ "أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" یعنی غیر از تکذیبی که کردید چه کارها می کردید.
- ❖ و این سؤال متضمن تویخ آنان است از این جهت که جز تکذیب آیات کار دیگری نداشته اند.

"حَتَّىٰ كَذَّبْتُمُوهَا إِذَا جَاءُوهَا قَالُوا نَحْنُ نَكْتُمُوهَا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ"

❖ "قول، به سبب اینکه ظالم بودند، علیه ایشان واقع گشت"

❖ احتمال اینکه: مراد از آن قولی که علیه ایشان واقع می‌شود این قول است که
"إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ"

❖ معنا: ایشان به خاطر اینکه در تکذیبشان به آیات ستمکار بودند، به عذری که با آن اعتذار جویند راه نیافتند و در نتیجه از سخن فرو ماندند.

"وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا
ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ"

❖ ملامت و توبیخ بر اینکه علاوه بر اینکه دلیلی بر تکذیب خود ندارند، دلیل بر علیه خود دارند و آن این است که آنان شب را می‌بینند چون در شب به سر برده‌اند، پس بالطبع از وضع آن آگاهند و همچنین روز را دیده‌اند که آیات آسمان و زمین را برایشان روشن می‌کند و با این حال چرا آنها را به عنوان آیات ما نمی‌بینند؟

❖ قرار دادن شب هنگام سکونت و روز هنگام دیدن تا آیات آسمان و زمین را ببینند خود آیت‌ها است برای مردمی که در ایشان اثری از ایمان و تصدیق به حق وجود داشته باشد.

❖ لازم است چیزی را که نمی‌داند، نه بگوید و نه انکار کند و چیزی را بگوید و به چیزی ایمان داشته باشد که آیات بینات که چون روز روشنند، آن را برایشان روشن کرده باشند.

"أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ
لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ
مُبْصِرًا إِن فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ"

❖ "نفخ صور- دمیدن در بوق" کنایه از اعلام به جمعیت انبوهی چون لشکر،
مطلبی را که باید همگی عملی کنند.

❖ "فزع": آن گرفتگی و نفرتی که از منظره‌ای نفرت آور به انسان دست می‌دهد.

❖ "دخور": کوچکی و خواری

❖ بعضی: نفخ صور، نفخه دومی که با آن، روح به کالبدها دمیده می‌شود، و همه
برای فصل قضاء مبعوث می‌گردند.

❖ دو مؤید

❖ "وَ كُلُّ أَتَوَّهٍ دَاخِرِينَ": همگی با ذلت و خواری بدانجا می‌آیند. "اتوه- می‌آیند
آن را" حضورشان نزد خدای سبحان است.

❖ "مَنْ شَاءَ اللَّهُ: هر کس را که خدا بخواهد"، استثناء از حکم فزع است، جمله
بعدی "وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ"، در باره نیکوکاران است و همین خود
دلالت بر اینکه فزع مدکور همان فزع در نفخه دوم است.

"وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوَّهٍ
دَاخِرِينَ"

❖ بعید نیست که مطلق نفخ باشد، چه آن نفخی که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند، برای اینکه، نفخه هر چه باشد از مختصات قیامت است.

❖ "وَ كُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ" رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمانها و زمین است، حتی آنهایی که از حکم فزع استثناء شده‌اند. آیات قیامت نص صریحند بر اینکه بعث شامل همه خلایق می‌شود و احدی از آن مستثنا نیست.

"وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
فَفَزَعَنَا مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوُّهُ
دَاخِرِينَ"

❖ توصیف پاره‌ای از وقایع قیامت

❖ "و تَرَى الْجِبَالَ - و می بینی کوه‌ها را" خطاب به رسول خدا (ص) و مراد آن مجسم کردن واقعه است.

❖ "تَحْسِبُهَا جَامِدَةً": کوه‌ها را جامد گمان می کنی (جمله معترضه): "تو در آن روز کوه‌ها را - که امروز جامد گمان می کنی - می بینی چون ابر به حرکت درمی آیند"

❖ "صنع": آن را آفرید آفریدنی

❖ این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لیکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به انتها درجه کمال خود می رسد.

❖ اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.

"و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا
جَامِدَةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرٌّ
السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي
أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ
بِمَا تَفْعَلُونَ"

❖ خدای سبحان نخست به رسول گرامی‌اش دستور داد: بر خدا توکل کند و امر مشرکین و بنی اسرائیل را به او واگذارد، برای اینکه او تنها قدرت آن دارد که مؤمنین به آیاتش و تسلیم شدگان در برابر حق را هدایت کند و اما مشرکین به خاطر انکار و لجبازیشان، و یهودیان به خاطر اختلافشان مردگانی شده‌اند که گوششان از شنیدن حق کر شده و چشمشان از دیدن آن کور، دیگر نمی‌شنوند و به سوی حق راه نمی‌یابند و با نظر در آیات آسمان و زمین اعتبار نمی‌گیرند و همه را اینها به اختیار خود می‌کنند، نه اینکه ما قدرت دیدن و شنیدن را از آنها گرفته باشیم.

"إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ"

"إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ"

❖ در مرحله دوم آینده آنان را که با این حال می‌میرند، یعنی هیچ معجزه و آیتی در آنها اثر نمی‌گذارد، بیان می‌کند و می‌فرماید به زودی جنبنده‌ای از زمین بیرون می‌شود و با ایشان صحبت می‌کند، که چون معجزه‌ای است خارق العاده و بسیار عجیب، ناگزیرشان می‌کند از اینکه حق را قبول کنند و دیگر اینکه از هر امتی فوجی از تکذیب کنندگان را محشور می‌کند و حجت را بر آنان تمام می‌سازد و بالأخره او دانای به افعال ایشان است و به زودی هر که حسنه یا سیئه‌ای کرده باشد، پاداش یا کیفرش می‌دهد و این پاداش در روزی است که در صور دمیده شود، پس همه به فزع درآیند و با خواری و ذلت نزد خدا آیند.

❖ "تفعلون" را "يفعلون" بخوانیم: "خدا به آنچه اهل آسمانها و زمین می کنند در روزی که در صور دمیده می شود، و همه با خواری نزدش می آیند، دانا و با خبر است، هر کس حسنه آورده باشد، به بهتر از آن پاداش می شود و هر کس سیئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته می شود و همه جزای عمل خود را می بینند.

"إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ"

❖ "مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا": کسی که عمل نیک کند جزایی دارد بهتر از آن عمل نیک، چون عمل هر چه باشد مقدمه است برای مزد و جزاء، کسی با خود عمل کاری ندارد، هر عملی را انجام می‌دهد برای نتیجه و اثر آن است، پس غرض و غایت هر عملی از مقدمه بهتر است.

❖ فزع در جمله، فزع بعد از نفخه دوم صور است.

"مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فِزَعٍ
يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ"

❖ "كَبَت": (کب به معنای به رو انداختن کسی).

❖ "هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" (استفهام انکاری): جزا داده نمی‌شوید مگر خود آن عملی که کرده‌اید، خود آن عمل برایتان مجسم می‌شود و گریبانتان را می‌گیرد، پس هیچ ظلمی در جزاء و هیچ جوری در حکم نیست.

"وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَتْ
وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ
تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ"

- ❖ دعوت حق بشارت و اندازی است که در آن حجت بر همه تمام می شود
- ❖ رسول خدا (ص) تنها مامور است و زمام امر دست خداست
- ❖ به زودی آیات خود را به ایشان نشان خواهد داد و آن را خواهند شناخت و خدا از اعمالشان غافل نیست.
- ❖ "هذه" اشاره به مکه معظمه تعظیم مکه از دو جهت: اضافه شدن به "رب" "رَبَّ" هذه الْبَلَدَةَ" و توصیف آن به حرمت "الَّذِي حَرَّمَهَا"
- ❖ تعریض و گوشه‌ای به مردمش، که به این نعمت بزرگ کفران کرده و شکر خدا را با پرستش او به جا نیاوردند و در عوض به عبادت بتها پرداختند.

"إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ"

- ❖ "أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ": مامور شده‌ام تا از کسانی باشم که تسلیم اراده او شده‌اند و او اراده نمی کند مگر همان را که خلقت به سوی آن هدایت می کند و زبان فطرت به سوی آن می خواند و آن دین حنیف فطری است، که ملت و کیش ابراهیم است.